

بسم الله الرحمن الرحيم

شناخت فلسفه و عرفان و تفکیک

مقدمه

تباين و اختلاف مبانی علوم و معارف مکتب وحی و برهان با نتایج آرا و افکار و اندیشه های بشری به هیچ عنوان قابل انکار نیست، اما فلاسفه و عرفا غالبا با اصطلاحاتی خاص حرف میزنند و در بیان مطالب خود عباراتی را به کار میبرند که از دید سطحی موافق با معارف مکتب وحی به نظر میآید. ما برای روشن شدن مقاصد اصلی ایشان و نسبت آن ها با معارف آسمانی و الهی، برخی عقاید و اصطلاحات و مبانی ایشان در مقابل معارف مکتب وحی و برهان را

بررسی میکنیم
بخش اول

الف: توحید:

خدا و غیر خدا

مکتب وحی و برهان به صراحت بیان میدارد که خداوند متعال ذاتی است ازلی و بدون زمان و مکان و اجزا و تمام جههان و جهانیان با تمام وجود و صفات و تعینات و شکلهای و صورت ها و زمان و مکان و اجزای خود مخلوق او هستند و هیچ گونه رابطه ذاتی و اتحاد و وحدتی بین خالق و مخلوق امکان ندارد.

اما اهل فلسفه و عرفان گاهی میگویند غیر از خداوند هیچ چیزی وجود ندارد و گاهی میگویند اشیا غیر خداوندند. تفسیر سخن ایشان این است که وجود، حقیقتی مطلق و نامتناهی است که اگر به تعینات و شکلهای و صورت های آن نظر شود غیر خداوند محسوب می شوند و اگر از تعین ها و صورت های اشیا صرف نظر شود جز خدا چیزی نیستند.

سنخیت یا عدم سنخیت؟!

اهل فلسفه و عرفان گاهی میگویند خداوند و غیر او هم سنخند و گاهی میگویند بین خدا و ماسوای او سنخیت نیست. تفسیر سخن ایشان این است که اشیا از نظر وجود هم سنخ خداوند هستند ولی از جهت شیخ و صورت و تعین و هذیت و ماهیت سنخ خداوند نمی باشند.

مخلوقیت نور وجود

اهل فلسفه و عرفان گاهی میگویند وجود مخلوق و مجعول است و گاهی میگویند وجود همان حقیقت ذات خالق است و مخلوق مجعول نمی باشد. تفسیر سخن ایشان این است که وجود با لحاظ تعین و در مرتبه شهود، محدود و مخلوق و مملوک خداوند (حصه ای از خداوند) است و اگر از تعینات و محدودیت های آن صرف نظر شود محدود و مخلوق و مملوک نبوده، جز خدا چیزی نیست.

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند وجود خداوند قابل شناخت است و گاهی می‌گویند خداوند قابل شناخت نیست. تفسیر سخن ایشان این است که در صورت گذشتن از تعینات عارف و معروف و خالق و مخلوق یکی می‌باشند (علم حضوری وجدانی شهودی) و در صورت ملاحظه تعینات و حدود وجود و اُنیت‌ها و هذیت‌ها (علم حصولی) آن‌چه شناخته و یافته می‌شود غیر از خدا است.

شهود خدا

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند آن‌چه را که سالک می‌یابد خداست و گاهی می‌گویند آن‌چه را که سالک یافته و شهود کرده خدا نیست. تفسیر سخن ایشان این است که بدون لحاظ تعینات و حدود وجود، عارف و معروف و شاهد و مشهود یکی می‌باشند؛ ولی با لحاظ رتبه وجودی یا شهودی سالک، معروف غیر عارف بوده و خدا نیست.

ماهیات و وجود

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند ماهیات و حدود وجود واقعیت دارند و گاهی می‌گویند ماهیات دارای واقعیت و عینیت نیستند. تفسیر سخن ایشان این است که ماهیات از حیث ماهیت بودن واقعیت و حقیقت دارند ولی از حیث اینکه فقط حد و شبح و صورت و تعین و شکل وجود می‌باشند ولی در عرض وجود و از سنخ آن نیستند و مزاحم وجود نمی‌شوند و آن را محدود نمی‌سازند پس دارای واقعیت نیستند.

ترشح و فیضان و صدور

اهل فلسفه و عرفان گاهی رشح و فیضان و صدور اشیا از خداوند را باطل می‌دانند و گاهی آن را می‌پذیرند تفسیر سخن ایشان این است که رشح و فیضان و صدور به معنای جدا شدن اشیا از خدا باطل است، ولی به معنای این که اشیا تعین وجودند و موجب تحدید آن نمی‌شوند درست است.

تطورات و تعینات خدا

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند خداوند به صورت اشیا مختلف متطور و متعین می‌شود و گاهی می‌گویند ذات خداوند پیوسته مطلق و غیر قابل اشاره است. تفسیر سخن ایشان این است که رتبه احدیت و لا اسم و لا رسم خداوند پیوسته مطلق و غیر قابل اشاره است ولی رتبه تعینات متطور و قابل اشاره است.

وجود لا بشرط و به شرط لا

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند خداوند هرگز متعین نمی‌شود و دیگر گاه می‌گویند خداوند عین اشیا است و اشیا تعینات او هستند و خدا متطور به اطوار مختلفه و صورت‌های گوناگون هم می‌باشد. تفسیر سخن ایشان این است که هیچ‌گاه نباید لحاظها را با هم خلط کرد و باید کاملاً توجه داشت که هیچ‌گاه دو لحاظ يك لحاظ نمی‌شود لذا با لحاظ اطلاق و عدم قیود (وجود به شرط لا) خداوند هیچ‌گاه متعین نیست، ولی از جهت واقع و عینیت و خارجیت و عدم لحاظ اطلاق (وجود لا بشرط) اشیا غیر خدا نیستند و خدا هم غیر وجود مجموعه کائنات و متعینات نیست.

جعل وجود

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند جعل وجود محال است و دیگر گاه می‌گویند مجعول بالاصاله وجود است نه ماهیّت. تفسیر سخن اول ایشان این است که هیچ واقعیّتی هرگز قابل جعل و آفرینش نیست و گر نه لازم می‌آید قبل از جعل و آفرینش آن خداوند فاقد آن بوده و مرکب از وجود خود و عدم آن شیء گردد. و تفسیر سخن دوم ایشان این است که خداوند نمی‌تواند هیچ موجودی خلق کند بلکه تنها خودش است که به صورت‌های مختلف در می‌آید و آنچه متن واقعیّت و عینیّت را تشکیل می‌دهد و ماهیّات هم به آن موجودند حقیقت وجود است نه چیز دیگر (= اصالت وجود).

جعل ماهیّات

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند ماهیّات از لا و ادا هیچ بویی از وجود نبرده‌اند و جعل آنها محال است و هیچ واقعیّتی ندارند، و دیگر گاه می‌گویند ماهیّات در خارج واقعیّت دارند و واقعاً موجود و معدوم می‌شوند. منظورشان از سخن اول این است که ماهیّت من حیث هی جز خودش چیزی نیست و اصلاً در رتبه وجود و عدم نمی‌باشد لذا به این معنا هرگز مجعول نیست، و تفسیر سخن دوم ایشان این است که تعیّنات و حدود و صورتهای وجود - که جز به وجود موجود نیستند - گاهی موجود می‌شوند و گاهی معدوم.

خلق لا من شی

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند خلق لا من شیء محال است و دیگر گاه می‌گویند که خداوند وجود اشیا را از چیز دیگری نیافریده است و اشیا لا من شیء خلق شده‌اند. تفسیر سخن اول ایشان این است که جعل و خلق وجود محال است و خداوند اصلاً چیزی نیافریده است بلکه وجود اشیا چیزی جز وجود خداوند نیست، و منظورشان از سخن دوم این است که خداوند جز از وجود خودش از هیچ چیز دیگری به اشیا وجود نداده است بلکه ماهیّات و تعیّنات و صور و اشباح را واجد و مالک وجود خود نموده است مانند دریایی که امواج را مالک و واجد وجود خود می‌کند.

حدوث عالم

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند اشیا حادثند و دیگر گاه می‌گویند هیچ چیزی جعل نشده است. تفسیر سخن اول ایشان این است که تعیّنات و صورت‌های اشیا حادث است و تفسیر سخن دوم ایشان این است که وجود اشیا جز خدا چیزی نیست.

خدا و کمالات

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند بین خدا و خلق سنخیت هست و دیگر گاه می‌گویند بین خدا و خلق سنخیت نیست منظور ایشان از سخن اول این است که بین وجود اشیا با وجود خدا سنخیت هست زیرا فاقد شیء، معطی آن نمی‌شود و وجود و علم و قدرت و حیات اشیا جز خدا چیزی نیست و خداوند واجد کمالات خلق می‌باشد. و منظور ایشان از سخن دوم این است که بین ماهیّات که همان خلق است با وجود که همان خداست سنخیت در کار نیست.

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند شناخت وجود و کمالات راجع به آن - مانند نور عقل و علم و حیات و قدرت و ... - محال است و دیگر گاه همه آنها را قابل شناخت می‌دانند. منظور ایشان از سخن اول این است که شناخت حقایق وجودی از راه علم حصولی و تصور و تصدیق و فکر و استدلال و اقامه برهان محال است. و منظور ایشان از عقیده دوم این است که از جهت علم حضوری و شهودی و وجدانی هرگز خفایی در وجود و حقایق وجودی نیست بلکه خفای آنها ذاتا محال است و ظاهر بالذات می‌باشند پس باید این حقایق را به خود آنها یافت نه صورت‌ها و تعینات آنها، چرا که سنخ انوار سنخ وجود است و حقیقت وجود صورت و تعین ندارد و تنها از راه رفع اثبت و تعین، و وحدت وجود سالک و مسلوك الیه (اتحاد عقل و عاقل و معقول و اتحاد علم و عالم و معلوم) ممکن است.

علم حضوری و اتحاد عقل و عاقل و معقول

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند اتحاد عاقل و معقول صحیح است، و گاهی می‌گویند اتحاد عاقل و معقول نادرست است. تفسیر سخن ایشان این است که بر مبنای وحدت وجود، و تفسیر علم به معنای وجود، اتحاد عاقل و معقول صحیح است؛ و بر مبنای علم حصولی، و تفسیر علم به معنای آگاهی و دانستن، اتحاد عاقل و معقول و عالم و معلوم نادرست است.

حجیت ذاتی نور عقل و علم؛ تذکر به حقیقت نور علم و عقل و وجود

اهل فلسفه و عرفان گاهی با علم و دانش مخالفند و گاهی موافق؛ مبنای حرف ایشان این است که جز علم حضوری (اتحاد عقل و عاقل و معقول و اتحاد علم و عالم و معلوم) چیزی قبول ندارند و می‌گویند علم حقیقی این است که خداوند و سایر واقعیات (حقایق وجودی) به نفس خودشان شناخته شوند لذا علم حقیقی به حضور اشیا و وجدان و یافتن ذات آنها و نیل و رسیدن به کنه آنها (اتحاد عاقل و معقول) حاصل می‌شود؛ لذا علم حصولی هم به علم حضوری بر می‌گردد و هیچ دلیلی نیست که ثابت کند ماورای علم حصولی و یقین ما، حقیقتی در خارج از ذات و وجدان و یافتن ما در کار باشد (مذهب سوفسطائیان).

بر این مبنا ایشان معتقدند که علم حصولی و یقین پیوسته قابل خطا و اشتباه است و عین کشف و ظهور نبوده، کاشف واقع نیست؛ بلکه آنچه عین کشف و ظهور و برهان است، حقیقت وجود (نور وجود و علم و عقل) می‌باشد که این حقایق تنها به خودشان شناخته می‌شود نه به صورت معقول و مفهوم. فلاسفه و عرفا از اینگونه علم و معرفت و شناخت با نام «معرفت فطری و قلبی و ذرّی» نیز یاد می‌کنند. ایشان به طور کلی معتقدند که بیان توحید الهی از سفرای الهی هم ساخته نیست بلکه ایشان تنها برای تذکر بشر به انوار کمالی و شناخت آنها به خود آنها، و کشاندن ایشان به وادی تجرید و کشف و شهود ارسال شده‌اند.

و از همین جاست که ایشان به طور کلی با استدلال و برهان و تعقل مخالفند، و با کشف و تجرید و لا فکری و تخیل و توهم و علم حضوری که در واقع همان مبنای سوفسطائیان است موافق.

عقل و علم و وجود ظاهر بالذات و مظهر غیرند

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند وجود قابل شناخت است بلکه اظهر الاشیا می‌باشد و دیگرگاه می‌گویند وجود قابل شناخت نیست بلکه در غایت خفا می‌باشد. مبنای این دوگانگی سخن ایشان نیز این است که معتقدند حقیقت وجود به علم حضوری اظهر الاشیا است و خفای آن ممتنع می‌باشد ولی به علم حصولی اصلاً قابل شناخت نیست و در غایت خفا می‌باشد.

به عبارت دیگر معتقدند که آنچه متن واقعیت و عینیت را تشکیل می‌دهد نور وجود می‌باشد که نور عقل و علم هم نامیده می‌شود، لذا ظهور بالذات مختص این انوار کمالیه است و سایر اشیا و تمامی ما سوی الله - که همان ماهیات و اشباح و تعینات و صور وجودند - ظلمت و عدم (مظلم الذات و می‌ت الذات) می‌باشند و اصلاً "ظهور و واقعیت و عینیتی ندارند مگر به نور وجود.

واقعیت (= وجود و علم و عقل) مجرد است

در نظر اهل فلسفه و عرفان - و نیز سوفسطائیان - علم و وجود یکی می‌باشند. و از آنجا که ایشان علم را مجرد هم می‌دانند نتیجه می‌گیرند که اعتقاد به صلابت و جسمانیت و خشونت اشیا خارجی جهل مرکب و توهم باطل می‌باشد.

مقام لا اسم و لا رسم = مقام احدیت = علم بلا معلوم

اهل فلسفه و عرفان می‌گویند: در مورد رتبه لاتعینی و احدیت و مقام لا اسم و لا رسم خداوند و فنای فی الله (علم بلا معلوم = وجود بلا تعین) هر گونه اشاره و بیان و سخنی (حتی همین سخن و بیان و اشاره) باطل است، و هر چه گفته می‌شود تنها نسبت به مقام تعینات وجود و مقام احدیت و اسما و صفات و عالم کثرت است و بس.

تقسیم عوالم

اهل فلسفه و عرفان ما سوای خداوند را به دو عالم ابداعات و جسمانیات تقسیم می‌کنند، ابداعات در نظر ایشان مجرداتی‌اند که ماده و مدت ندارند در حالی که عالم اجسام دارای ماده و مدت است و نیز دارای هیولایی می‌باشد که خود آن هم بسیط است و از ابداعات می‌باشد و ماده و مدت ندارد و وجود همه اجسام قائم به آن است. همه این عوالم از حیث وجود جز خدا چیزی نیستند و مابین آنها با خداوند صفتیه یعنی مانند تباین صفت و موصوف است که در واقع یک چیزند نه دو چیز، و تفاوت خالق و مخلوق فقط از حیث تعین و لا تعین است نه چیز دیگر.

حدوث و معلومیت و موجودیت ما سوی الله

حدوث اشیا که صرفاً به معنای تعینات هستی و حدوث آنها می‌باشد در مرتبه احدیت و مقام لا اسم و لا رسم نیست؛ و این حدوث و تعین حاصل عنایت الهی می‌باشد که اشیا به عنایت موجودیت (= معلومیت) می‌یابند و با عدم این عنایت و توجه و رأی به مقام لا اسم و لا رسم (= علم بلا معلوم = وجود بلا تعین) رجوع می‌کنند.

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند رابطه خدا و خلق علیت و معلولیت است و گاهی می‌گویند علیت و معلولیت بین خالق و مخلوق باطل است. منظور ایشان این است که اگر علیت و معلولیت به معنای خالقیت و آفریدگاری خداوند، و جعل و ایجاد واقعی واقعیات بدون سابقه وجودی آنها (خلق لا من شیء) باشد نادرست است، ولی اگر علیت و معلولیت به معنای اطلاق و تقیید، و تعین و لاتعین، و تناهی و عدم تناهی، و محیطیت و محاطیت باشد درست است.

شیاطین و نور وجود

اهل فلسفه و عرفان می‌گویند: حتی وجود شیاطین و نواصب، مرتبه یا حصه یا جزء یا جلوه یا ظهور یا قبسی از وجود موجود وسیع‌تر و بزرگ‌تر و گسترده‌تر از خود می‌باشد و آن هم همین‌طور، تا برسد به نور وجود پیامبر یا صادر اول که او هم مرتبه یا حصه یا جزء یا قبسی از وجود خداوند است، و در نهایت وجود او و سایر موجودات جز وجود خدا چیزی نیست.

تباین صفتی

اهل فلسفه و عرفان می‌گویند تباین بین خالق و مخلوق تباین صفتی و مبائنیت صفتیه است، شیئیت اشیا به خداست و نظریه خود هیچگونه شیئیتی ندارند (همانند قیام صفت به موصوف) نه اینکه از حیث وجود و صرف نظر از تعینات اشیا بین آنها و خداوند مباینیتی باشد.

مشیت، وجود منبسط، ماء بسیط

اهل فلسفه و عرفان خالق و مخلوق را دو موجود واقعی نمی‌دانند بلکه می‌گویند وجود، واقعیت واحدی است که با ملاحظه اطلاق و لا تعینی و مقام احدیت لا اسم و لا رسم له (علم بلا معلوم = وجود بدون تعین) و بی نهایت بودن خدا است، و در مرتبه ملاحظه تعینات و محدودیت‌ها و حصه‌ها، عالم خلق و جسمانیت می‌باشد؛ و در مرتبه‌ای که بین این دو مرتبه است مشیت و مقام اسما و صفات نامیده می‌شود. مشیت، وجود منبسط، و قوه وجود، و دارا بودن تمامی تعینات می‌باشد. مشیت را با این نام‌ها یاد می‌کنند: حقیقت محمدیه، صادر اول، فیض اقدس، فیض مقدس، هیولای اولی، وجود حق مخلوق به، نور الانوار...

مراتب و وسائط وجود

اهل فلسفه و عرفان می‌گویند غیر از وجود خدا وجودی نیست و همان وجود خدا مملوک اشباح و ظلال و ماهیات می‌شود و این ملکیت از ظل و روح خاتم الانبیاء شروع شده به مراتب دیگر حتی (شیاطین) می‌رسد و همه مالک و واجد و دارنده وجود خدا (وجدان خدا، واجدیت خدا، مملوکیت احاطیه خدا، تنزل مراتب وجود، تعینات وجود خدا، احتجاب خدا به شعاع‌های وجود خود) می‌شوند.

اهل فلسفه و عرفان در موارد کثیر و برای مطالب بسیار اصولی و مهم به متشابهات و یا مأثوراتی استناد می‌کنند که یا در غایت ضعف و بی اعتباری می‌باشند و یا اینکه قرائن و نشانه‌های معمولیت و بطلان آن‌ها آشکار است.

تأویل باطل

اهل فلسفه و عرفان در موارد فراوان آیات و روایات را به گونه‌ای تأویل و معنا می‌کنند که یا بر خلاف قواعد مسلم عقلی و برهانی و ضروریات معارف مکاتب آسمانی است و یا اینکه بدون هیچ نشانه و دلیل قابل اعتنایی آن‌ها را بر عقاید و آرای خود منطبق می‌سازند.

وله و تحیر در شناخت خدا و فعل او

اهل فلسفه و عرفان می‌گویند شناخت خداوند متعال فعل خود او یعنی به خود او و بدون واسطه استدلال و برهان می‌باشد مانند موجی که بدون واسطه آب را می‌یابد نه به واسطه استدلال و برهان؛ زیرا تفاوت ما و خدا هم مانند تفاوت صورت موج با آب دریا است نه این‌که ما چیزی باشیم و خداوند چیزی دیگر.

این شناخت بدون طور و کیفیت و غیر قابل شناخت است و موجب وله و تحیر می‌باشد. منظور ایشان این است که شناخت خدا و انوار کمالیه عقل و علم به علم حضوری شهودی است، و با گذشتن از تعینات و تصورات و تصدیقات و علوم حصولی حاصل می‌شود، و بر اساس اتحاد عاقل و معقول و وحدت و یکی بودن با انوار کمالیه (وحدت وجود) است که البته در این صورت علوم حصولیه و کثرت‌ها از می‌ان می‌رود و مقام وله و حیرت و خروج از مقام وصف و توصیف و بیان حاصل می‌شود چرا که در این راه اصلا فکر و استدلال و برهان و تعقل وجود ندارد.

ب: عدل و جبر و اختیار

اهل فلسفه و عرفان می‌گویند: فاعلیت ما به خداست؛ یعنی اینکه ما از حیث وجود جز خدا چیزی نیستیم که فاعلیت ما به وجود خودمان باشد، چه اینکه گفتیم غیریت و تباین ما و خدا مانند مابینت صفت و موصوف است و از حیث تعین ما و لا تعین خدا می‌باشد نه چیز دیگر.

کشف و شهود و پیر و استاد

اهل فلسفه و عرفان گاهی می‌گویند کشف و شهود و انخلاص و تجرید و سرسپردگی به استاد و پیر طریقت و ... باطل و نادرست است و گاهی می‌گویند راه نیل به واقع و حقایق جز آن‌چه گفته شد نیست. منظور هر گروه از ایشان این است که تنها راه و طریق پیر ما درست است و مدعاهای رقبای ما باطل و نادرست می‌باشد.

ج: معاد

اهل فلسفه و عرفان می‌گویند تفاوت عالم دنیا و آخرت و معنای معاد موعود، از بین رفتن تعینات و عوارض جسمانیت هیولای بسیط و رجوع آنها به بساطت آنها (فنا فی الله و یکی شدن همه چیز با خدا) است.

د: نبوت و امامت و ولایت

اهل فلسفه و عرفان می‌گویند: ولایت اولیا (نبوت و امامت) به معنای سعه و احاطه و فراگیری وجودی آنها به وجوهای پایین تر از آنها می‌باشد، لذا به طریق اولی مالک و واجد وجود و تمامی کمالات وجودی، حتی افعال آنها می‌باشند.

تذکر:

لازم به ذکر است که در تمامی مطالب فوق، بین فلاسفه و عرفا و تفکیکیان هیچ گونه اختلافی نیست.

بخش دوم

از دیدگاه عقل و برهان و وحی تمامی عقاید فوق باطل و نادرست می‌باشد. نکته اصلی در اشتباه ایشان این است که به وجود و واقعیات از دیدگاهی نگریسته‌اند که تنها وجود دارای اجزا و امتداد را نشان می‌دهد لذا به طور کلی وجود را منحصر به دو قسم متناهی و نامتناهی تقسیم کرده و گفته‌اند با فرض متناهی بودن وجود خداوند مجالی برای وجود غیر او باقی نمی‌ماند، لذا گفته‌اند که ما تعینات و صفات و حدود عارض بر همان وجود واحد نامتناهی خدا می‌باشیم نه موجوداتی غیر از خداوند!

پاسخ این است که اشیای حقیقی و واقعی، دو سنخ می‌باشند یکی وجود متجری و امتدادی (مخلوق) که شما آن را به دو قسم متناهی و نامتناهی تقسیم کرده اید و حتی خداوند را هم از آن سنخ دانسته اید.

سنخ دوم حقیقی است متعالی از داشتن جزء و کل و امتداد وجود که وصف آن به تناهی و عدم تناهی و بزرگی و کوچکی و سعه یا محدودیت وجودی و... باطل و نادرست می‌باشد؛ چه اینکه این اوصاف نقیضان نبوده بلکه ملکه و عدم برای ذات دارای اجزا و امتداد می‌باشد و درست نیست که از سلب يك طرف آنها - مانند اینکه بگوییم خداوند متناهی و محدود نیست - وضع طرف مقابل آنها را نتیجه بگیریم و بگوییم پس خداوند نامتناهی و نامحدود است! روایاتی هم که در این مورد وارد شده است تنها بیانگر سلب تناهی و حد از باری تعالی بوده و در مقام بیان تعالی ذاتی او از اتصاف به صفات مخلوقات و اشیای دارای اجزا و امتداد وجودی، و عدم شأنیت وصف او جلّ و علا به تناهی و عدم تناهی می‌باشد.

تحریر این مختصر به هنگام آستان بوسی مبین معارف مکتب عقل و وحی و برهان، هادم اساس عقاید اهل فلسفه و عرفان، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مشهد مقدس آن حضرت، و زادگاه و پرورشگاه مکتب تفکیک انجام پذیرفت. جعل الله أعمالنا خالصاً لوجهه الكريم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين وعجل الله فرجهما عاجلاً قريباً آمین ربّ العالمین.